



شعبده‌ای ترازه بسرانگیزتم
 هیکلی از قالب نو ریختم
 مایه درویشی و شاهی در او
 مخزن اسرار الهی در او
 ذره صفت پیش تسو ای آفتاب
 یاد دعای سحریم مستجاب

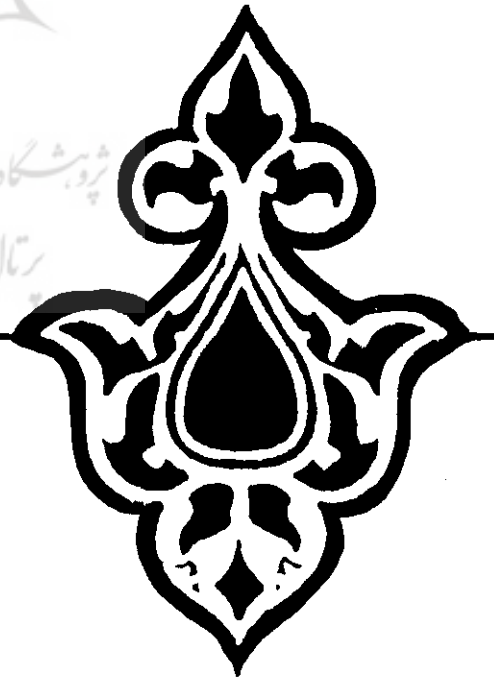
يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
 وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. دانش دوستان و مردانِ اهلِ اندیشه و ادب،
 هر کدام در طول حیات تلخ و شیرین خود، به تناسب توانایی فکری و
 ادراک و آگاهی‌شان، به پدیده‌ها و قضیه‌های گوناگون هستی و آفرینش،
 توجه داشته‌اند و کوشیده‌اند تا پاسخی هر چند کوتاه و متفاوت، برای
 پرسش‌های حیاتشان پیدا کنند. می‌توان گفت که معدودی هم توانسته‌اند
 تا حدی لذتِ زلال چشمه درک و یقین را بچشند.

در میان شاعران و سخنوران زبان فارسی — آن گونه که تاریخ
 شعر و ادب سرزمین ما نشان می‌دهد — شمار شاعرانِ عاشقِ حق و
 خواستارانِ حقیقت و راهروانِ راه معرفت و آگاهان از اسرار و حکمتِ
 آفرینش، بسیار نیستند. این شاعران در دورهٔ زندگانی خود، از روی
 زرف‌نگری و تفکر و تدبیر، با مسایل و پیچیدگی‌های حیات و
 پرسش‌های مبدأ هستی روبرو شده‌اند و در حد توان پاسخی و بازتابی
 ویژه، از خود بروز داده‌اند. این موضوع، به ویژه در آثار ادبی و شعری
 پیش از قرن ششم هجری، قابل بررسی است. زندگانی و شعرِ این
 شاعران، قصهٔ تلاشی و کنکاش آنها برای کشف حقایق و درک
 حکمت‌های هستی و آموزش‌های الهی است. به دیگر سخن، می‌بینیم
 که در آثار مثنوی و منظوم این بزرگ‌مردان، جهان پر جنب و جوشی
 وجود دارد که در آن، آنها به دنبال گمشدهٔ خود هستند. به این معنی که
 در این جهان، همه چیز برای آنها و زندگیشان باهدف است.

یکی از این سالکان و آگاهانِ متفکر و حکیم که به آفرینش و
 آفریننده از روی منطق و برهان نگریسته است، «الیاس نظامی»، بسر
 «یوسف» است. «الیاس نظامی» — شاعر، حکیم و فیلسوف آذربایجانی
 — مردی است خداشناس و حقیقت‌دوست و به مناسبت داشتن صفت
 خداخواهی و حقیقت‌شناسیش، به او حکیم گفته‌اند. نزد اهل شعر و
 ادب، نظامی سالار سخن‌انان و شاعران زبان فارسی است. «نظامی»
 از جمله شاعرانی است که دیوان شعر او به حق، گنج معرفت و مزرعهٔ
 حکمت است. مخزن الاسرار نظامی که اولین اثر منظوم این شاعر و

نظامی تقد غریب هستی

■ نوشته: ع. موحد
 (دبیر ادبیات فارسی)
 دبیرستانهای تهران



یادبود دوره جوانی و وارستگی اوست، پر است از رازها و حقیقت‌ها، گذشته‌ها و باز یافته‌های عالم وجود، یعنی، گنج‌هایی که سرمایه شناخت آدمی و آگاهی او از جهان آفرینش و آفریننده عالم است. نظامی در این کتاب به تشریح و توصیف پدیده‌ها و قضیه‌هایی می‌پردازد. از جمله قضیه اعتقاد آدمی به آفرینش و آفریننده، مسأله دل و پرورش آن، موضوع طبیعت و مظاهر گوناگون زندگانی مادی، حیات آدمی در پرتو خرد و برهان عقلی، و خلاصه، عشق و اخلاص خود «نظامی» نسبت به آیین محمدی و سیره رسول اکرم (ص). افزون به این‌ها، همان گونه که در بخش‌های دیگر این رساله یاد خواهیم کرد، نظامی در گنجینه راز خود، به انسان و فطرت الهی او و واقعیت‌های گوناگون دنیای آدمی و آنچه به نام اخلاق و دین برای انسان‌ها مطرح است، باوری تمام دارد. به حق می‌توان گفت که گنج حکمت نظامی، بهترین زاد و بارزترین توشه راه شناخت پروردگار جهان و عادات و آداب جهانیان است. به بیانی دیگر، مخزن الاسرار نظامی، بهترین پاسخ به بنیادی‌ترین پرسش حیات آدمی، یعنی، قضیه آفرینش و مبدأ و آغاز هستی است. در این بخش از صحبت‌هایمان می‌کوشیم تا چند بشارت و استدراک نظامی شاعر را در اولین اثر منظوم او — مخزن الاسرار — برای شما عزیزان، باز نماییم و درباره هر یک اشاراتی داشته باشیم.



۱. نظامی و عطیه ازلی عقل

كَمَاكَ مِنَ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ نَجْدِكَ. وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، وَقَاتِلُ هَذَاكَ بَعْقَلِكَ. عقل، یکی از بخش‌های شایسته و ارزشمند الهی است. عقل، جوهری است که جزو سرشت و فطرت آدمیان است. عقل، حجت میان خالق و خلق است. کسی که از این حُجَّت فطری و درونی، بهره‌مند نباشد، نمی‌تواند نیکی‌ها را نصیب خود کند و به نواب و رستگاری واقعی برسد. پس، نیرومندترین مردم، عاقلترینند. آن‌گاه که هوای نفس و غریزه طغیان می‌کند و عقل اسیر می‌شود، گمراهی و گناه ظهور پیدا می‌کند. آن‌گاه که عقل و خرد آدمی، فرمان می‌برد، ایمان و آزادگی در وجود او، بیدار می‌شود. هم‌زاد و همکار عقل، دین است. دین و خرد، مایه حیات است و عامل فعال کردن و ایجاد حرکت در نفس انسانها، طبیعت آنهاست. گنج و سرمایه و جوهره کلام و شعر نظامی — شاعر خردمند ما — هم در مخزن الاسرار، همین مضامین و مقولات است.

الیاس نظامی در سفر عقلانی خود، به سوی دنیای تابناک معرفت، افزون بر باری گرفتن از دیدنی‌ها و تأمل در مظاهر فریبنده حیات و دست‌یابی به دریافت‌های قلبی و درونی، کشف حقیقت‌های هستی و مبدأ آفرینش را در سایه عقل و خرد آدمی، امکان‌پذیر می‌داند و

به پیروی از همین پیش، شخصیت‌های حکایت‌هایش و مضمون بیشتر مقالات‌ها و قطعات شعرش، عاقلانه است. او در مخزن الاسرارش کوشیده است تا نیروی خرد و گستردگی عقل و توانایی آدمی را در برابر رویارویی با مسایل زندگانی، به نمایش بگذارد و برتری انسان را از دیگر موجودات عالم و چیرگی آدمی را بر طبیعت سرکش و نفس آماره‌اش، به اعتبار داشتن همین نیروی استوار خرد و همین نیروی بارز درک اشیاء و آثار، به اثبات رساند:

عقل و طبیعت که تو را یار شد
قصه آهنگر و عطار شد
کاین ز نبش آبله رویت کند
وان ز نفس غالیه بویت کند

مولای عاقلان عالم، علی (ع) می‌فرماید: فِکْرُ الْعَاقِلِ هِدَايَةٌ.^۳ اگر بنیدیشیم، از فضل فهمیدن، برخوردار می‌شویم. وقتی فهمیدیم، چهره لغزش‌ها و صواب‌ها بر ما روشن می‌شود. آن‌گاه که به درک و آگاهی رسیدیم، خرد را یافته‌ایم و سرانجام با خرد خود، حیاطمان را ساخته‌ایم

در سرتاسر مثنوی مخزن الاسرار نظامی، چهره عقل و خرد، در پشت اندیشگی و دانایی زرف شاعر، گاه پنهان و گاه آشکار است. خردورزی شاعر و گرایش او به تعقل و تدبیر از شیوه آموزشی و بیان امری او در ارائه مقالات‌ها و اندرزهایش معلوم می‌شود.

نظامی در مخزن الاسرار و در بیشتر شعرهای دیگرش، آدمی را مورد خطاب قرار می‌دهد و به او گوشزد می‌نماید که: ای انسان تو با این کارهایت، با نادانی‌ها و بی‌خردیت، نمی‌توانی به حقیقت‌های الهی و کمال انسانی برسی. کسانی می‌توانند از رازهای آفرینش، یعنی، آن نیروی عظیم گسترده در همه هستی، با خبر شوند که صاحب اندیشه و عقل و تدبیر باشند. باید از این امانت گرانمایه‌های خدادادی که در نهاد ما هست، به خوبی نگاهداری کرد و از آن به عنوان چراغی هدایت‌کننده در تاریکیهای حیات استفاده نماییم:

برنگر این پشته غم پیش بسین
در نگر و عاجزی خویش بین
عقل تو پیربست فراموشکار
تا ز تو یار آرد، یار یار
گر شرف عقل نبود ترا
نام که بردی، که ستودی ترا
عقل مسیحاست از او سرمکش

گر نه خری، خربه و حل در مکش
یا به ره عقل برو نور گیر
یا ز درش دامن خود دورگیر

مست مکن عقل ادب‌ساز را
 طعمه گنجشک مکن باز را
 می که حلا آمده در هر مقام
 دشمنی عقل تو کردش حرام
 می کسه بودکآب تودر جام اوست
 عقل شد آن چشمه که جان نام اوست

بوده است، ولی بازناب فرزهای درخشان آن فرمانروای بی‌سبیل
 قلمرو علم و عقل و سخن، امام الموحدین، امیرالمؤمنین - علی (ع)
 - در مخزن الاسرار این شاعر، کم به نظر نمی‌رسد. **إِنْ كَلَامَ الْحُكْمَةِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً.** بی‌مناسبت نمی‌دانیم،
 برای حسن پایان بحث به بشارتی از «امام صادق» (ع) در «اصول
 کافی» اشارتی کنیم و جستجویمان را در زمینه عقل در مخزن الاسرار
 نظامی به انجام برسانیم: «پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و
 فهم و حافظه و دانش، از عقل سرچشمه می‌گیرد. عقل انسان را کامل
 کند و رهنما و بینا کننده و کلیدکار اوست و چون عقلش به نور خدایی
 مؤید باشد، دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از
 این رویداد چگونه و چرا و کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را
 بشناسد، و دریگانگی خدا و اعتراف به فرمانش مخلص شود و چون
 چنین کند از دست رفته را جبران کرده، بر آینده مسلط گردد و بداند در
 چه وضعی است و برای چه در این جا است و از کجا آمده و به کجا
 می‌رود. این‌ها، همه از تأیید عقل است.»



۲. نظامی و آئینه خویشتن آدمی

نظامی، در مخزن الاسرار، به بالایش و تربیت مؤلفین و روح
 روان آدمیان توجهی خاص دارد. او به خوبی از کارایی و چگونگی دل،
 یعنی، کانون احساسات و آرزوها و خواسته‌های آدمی با خبر است و
 می‌داند تنها عقل است که می‌تواند در هنگام کشمکش‌ها و تضادها، بر
 دل فائق آید و با نفس شیطانی و امره آدمی به مبارزه بر خیزد و دل را از
 کثرتهای نفس دور بدارد. کسی که به خودش و شخصیت خودش بیش
 از اندازه علاقه‌مند باشد و به آنچه به او وابسته است، دلبستگی تمام
 پیدا کند، او اهل غریزه و هواهای ناپسند نفسانی است، و اندیشه‌ای و
 نفسی که گرفتار خواهشهای درون و تن آدمی است، گناه‌زا و آلوده
 کننده و تباهی‌آور است و صاحب چنین «خودی» آزاده نیست و از
 حقیقت‌های خویشتن الهی خود بی‌خبر و دور است:

عیب کسان منگر و احسان خویش
 دیده فرور بر به گریبان خویش
 آینه روزی که یگیری به دست
 خودشکن آن روز مشو خودپرست
 خویشتن آرای مشو چون بهار
 تا نکند در تو طمع روزگار

نظامی حکیم در جایی دیگر از کلامش آدمی را به برگشت به
 سوی خویش و بالایش باطن خویش، و به طور کلی، شناختن خود

خوب، الیاس نظامی - این شاعر خردمند و روشن ضمیر -
 این مطالب را برای چه کسی می‌گوید؟ این‌ها را به کسی می‌گوید که
 عمر خود را به مستی و بی‌خبری سپری کرده است. یعنی، کسی که در
 واقع، عقل خود را از دست داده است. عقل، در نظر نظامی، آبروی
 آدمی است و بی‌بهره ماندن از آن، یعنی، دور شدن از هر چه حقیقت و
 واقعیت است. باید پرده خیالات را به کناری زد و با واقعیت‌های باز و
 روشن زمان، آشنا شد. سرانجام، روزی دور زندگانی آدمی به انتها
 می‌رسد و نیروی عقلانی هر کس هم به تدریج کم می‌شود و چه بسا که
 بر غفلت و نادانی انسانهای بی‌خرد، افزوده گردد. بنابراین در می‌یابیم
 که آنچه نظامی در جان کلامش پنهان دارد، شدن آدمی است. شدن و
 یافتن و سرانجام، کمال پذیرفتن. همه این‌ها، نشانه‌هایی است برای
 عقل‌گرایی حکیم نظامی. نظامی در شعرهایش همیشه از چگونه بودن
 آدمی و بایستن‌های حیات، سخن می‌گوید. لفظ‌های شو، کن، رو، بر،
 زن و صیغه‌های امری دیگر کلام او، بهترین دلیل این نشانه‌ها است.
 نظامی در حکایت‌هایش به ستایش دانایی و عقل آدمی می‌پردازد و آن
 را به صورت یک ودیعه الهی و عطیه ازللی ارزشمندی که در نهاد آدمی
 پرتوافکن است، معرفی می‌نماید. او از عقلی می‌گوید که آدمی را به
 خود و خدای مهربان خود، نزدیک می‌کند و به همان نسبت از دنیا و
 دشواریها و رنجهای بی‌ارزش مادی، دور می‌سازد. به گفته خواجه
 عبدالله انصاری: «عقل ما عقل دل است. یعنی، دل را از غیر محبوب
 دربند آورد و از هوسهای ناسزا، باز دارد.» و نظامی چنین اندرز
 می‌دهد:

هر که در او جوهر دانایی است
 بر همه چیزیش توانایی است
 بند فلک را که تواند گشاد؟
 آنسکه بر او پای نواند نهاد
 چون زکم و بیش فلک در گذشت
 کار نظامی ز فلک بر گذشت

به راستی که کلام نظامی در مخزن الاسرار، از نیرو و اثر
 شگفت‌آوری برخوردار است. هر چند که نظامی (همان گونه که در
 بخش ویژه این رساله خواهیم گفت) به قول محققان جزء «اشاعره»

خاکی خویشتن فرامی خواند. او همه چیز را به جهان فریبده و رنگارنگ را پس از عیب و نقص می داند و برای هیچ چیز به جز ذات احدیت، کمال و برتری قائل نمی شود:

گر نه فریبده رنگی چو خضار
رخ چو بنفشه به سوی خود مدار
عاشق خویشی تو و صورت پرست
زان چو سپهر آینه داری به دست
گر چو سنگی نمک خود جشی
دامن از این بی نمکی در کشی

دور تو از دایره بیرون تر است
از دو جهان قدر تو افزون تر است
آینه دار از پس آن شد سحر
تا تورخ خویش بسینی مگر

آدمی تا به عیب و ناتوانی خود، اقرار نکند، دانایی و کمال بینی، برای او میسر نمی شود. همان گونه که در بیت های بالا می بینیم، نظامی به خود و نفسی آدمیان روزگارش و تربیت و پرورش باطن آنها نگاهی ویژه دارد:

چشم فرو بسته ای از عیب خویش
عیب کسان را شده آئینه پیش
عیب نویسی مسکن آئینه وار
تا نشوی از نفسی عیب دار
پایه در افکن هنر از غیب خویش
یا بشکن آینه عیب خویش
دیده ز عیب دگران کن فراز
صورت خود بین و درو عیب ساز
زاغ که او راهمه تن شد سیاه
دیده سپید است، در او کن نگاه

آری، خودخواهی و خیال پروری و سودا زدگی تا چند؟ سرکشی و خود بزرگی گیری تا کی؟ بهتر آن است که دمی به خود آئیم و بهره ای از گنجینه حقایق هستی، نصیب خود کنیم. بهتر آن است که متواضع و فروتن باشیم. بهتر آن است که در برابر خواهش ها و آرزوهای نابجای دل، ایستادگی کنیم. یعنی، دل به دیو و شیطان نابکار نفس، نسپریم و ببینیم آنان که مغرور و خودخواه بوده اند، به کجا رسیده اند و حاصل پیروزی آدمی بر نفس خود، چیست:

چند غرور ای دغل خاکدان
چند منی ای دوسه من استخوان

بیشتر از ما دگران بوده اند
کز طلب جاه نیاسوده اند
حاصل آن جاه بین تا چه شد
سود بدامابه زیان شد چه سود
بسا فلک از راه شگرفی درآی
تات شگرفانه در افتد به پای
گر نفس نفس به فرمان تست
بس به حقیقت که بهشت آن تست

آیا حقیقت، همین است؟ ای انسانی که از ترکیب دو سه من استخوان بیشتر درست نشده ای. تا کی کبر و نخوت؟ تا کی جهل و غرور و جاه طلبی؟ تا کی فریب و نیرنگ؟ مگر فراموش کرده ای که: *إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَكِيلُ عَلِيٍّ شَعْفُ عَقْلِهِ*.^۵ ای انسان کمی فکر کن. چگونه می توانی بال پرواز به سوی ملکوت را پسیدا کنی؟ چگونه می توانی بر فلک شوی و کمال بیایی؟ چرا این قدر به فلک و آسمان و خلق زمانه، خرده می گیری و همه را باعث سیه روزی خود می دانی؟ دیگران را نکوهش مکن. تو خودت هستی که نیک و بدت را، تیرگی فطرت را، آلودگی نفس و طبیعت و باطنت را رقم می زنی. هیچ کس، جز خودت ای انسان سرگشته و بی هدف عصر خود، مسؤول کارها و حال و روزگار تو، نیست. خداوند جهان، هرگز بدخواه کسی نیست. او بزرگ و مهربان و متعالی است. پس، بر آدمی فرض است که در انجام کارها، پیرو انگیزش های خام روحی و احساسات شتابزده جوانی نباشد. چرا که: *أَعَاقِلُ لِعْتِمُدُ عَلَى عَمَلِهِ وَالْجَاهِلُ لِعْتِمُدُ عَلَى أَمَلِهِ*.^۶



۳. آموزش و اخلاق نظامی

نظامی در مخزن الاسرار، معلم اخلاق نیز هست. یعنی، نظامی تنها در فکر سرودن شعر نیست. بلکه در اندیشه انجام فکر و عملی کردن شعر خود هم هست. به بیان ساده تر، نظامی در مخزن الاسرار، در اندیشه از بین بردن فساد و نارسایی ها و اصلاح اخلاق جامعه انسانی عصر خود است. نظامی در مخزن الاسرار، پیرانه بانگ برمی دارد که: ای انسان غافل و جاهل. برای اصلاح شدن و پالایش جسم و جان، هرگز دیر نشده است. تنها باید برخاست و از گناه برگشت و در برابر حقیقت ازلی، بوزش خواست. *عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَّقِلُهُ وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ*^۷ آیا بیدار شدن استعداد درونی و طبیعت و فطرت آدمی و رسیدن به مرحله توبه و اعتراف به گناه، خود، نتیجه رسیدن آدمی به عقل و آگاهی و پذیرش اخلاق حسنه و آموزش های پسندیده نیست؟

صورت اگر نیک و اگر بسد بُدی
نام تو آن است که با خود بدی
و آنچه گشایی زدر عجز و ناز
بر تو همان در بگشایند باز
بر در عذر آی و گنه را بشوی
آنگه از این شیوه حدیثی بگویی

نظامی در مخزن الاسرار به مامی آموزاند که چگونه می‌توان بختور و مقبل روزگاران شد. چگونه می‌توان از آنچه خدای بزرگ برای آدمی مقدر دانسته، بهتر و نیکوتر بهره جست. حکیم شاعر ما، چاره راه را در قناعت پیشگی و اطاعت از احکام الهی می‌داند. او خطرناک این دشمن و بدترین راهزن آدمی را صفت افزون طلبی و حرص معرفی می‌کند:

گر در دولت زنی افتاده شو
از گره کار جهان ساده شو
حرص پهل کاوره طاعت زند
گردن حرص تو قناعت زند

می‌بینید چگونه نظامی عقل و اخلاق را در گفتار خود به هم می‌آمیزد و آدمی را به اندیشه کردن و ساده زیستن و افزون طلب نبودن آموزش می‌دهد. به راستی که: *أكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع*.^۸ دنیا خواهی برای چیست؟ خود دوستی آدمی، چه حاصلی دارد؟ مرکز این گنبد فیروزه رنگ

بر تو فراخ است ویراندیشه ننگ
یا مکن اندیشه به چنگ آورش
سایه یک اندیشه به تنگ آورش
جمله عالم تو گرفتی رواست
چون بگذاری طلبیدن جراست؟

این است شیوه آموزشی و بیان اخلاقی شاعر حکیم ما، نظامی گنجهای، به بهره‌وری از عمر و خوب زیستن و ارزش و اهمیت به سزای عمر را، نیک دریافتن، توجهی ویژه دارد. او همواره در همه کارها و رفتارها و کردارهای آدمی، وقتی خاص دارد و ضمن پذیرش عقل به عنوان راهنمای امور، تعلیم و تربیت ارواح را، قانونی مطلوب می‌داند:

عقل تو بسا خورد چه بازار داشت
حرص ترا بر سر این کار داشت
حرص ترا عقل بدان داده‌اند
کان نخوری کت نفرستاده‌اند

ترسم از ایسن پیشه که پشت کند
رنگ پذیرنده خوشت کند

چه کسانی می‌توانند به سرچشمه حقیقت برسند؟ چه کسانی می‌توانند به راستی رستگار شوند؟ به درستی، کسانی می‌توانند رهایی پیدا کنند و به کمال برسند که از سایه‌ها و ظلمت‌ها و آلودگیها، دور شده باشند. آنان که نگاهبان و پرستار اندیشه و عمل خود هستند. آنان که پاک و برهیزگار، در ترازوی خرده اندیشگی خود، چبود و نبود و بود خود را وزن کرده‌اند. آنان که تنها راستی و درستی را در زندگانی برگزیده‌اند:

سایه پرستی چه کنی همچو باغ
سایه‌شکن باش چو نور چراغ
گرتوز خود سایه توانی برید
عیب تو چون سایه شود ناپدید

صبح بدان می‌دهد طشت زر
تا تو ز خود دست بشویی مگر
چون که در این طشت شوی جامه شوی
آب ز سرچشمه خورشید جوی

گل زکزی خار در آغوش یافت
نیشکر از راستی آن نوش یافت
راستی آنجا که علم برزند
یاری حق دست به هم برزند
از کجی اقی به کم و کاستی
از همه غم رستی اگر راستی

نظامی در مخزن الاسرار خود، علت‌ها را در حیات آدمیان برمی‌شمارد و سپس معلول‌ها را در نظر آنها به زیبایی ترسیم می‌کند و سپس از آن آدمیان را به درنگ و تأمل در کارها، فرامی‌خواند. و به آنها درس اخلاق و عرفان می‌دهد. حکمت حکیم گنج در این گونه دیدن و این گونه عمل کردن است.

زود رو و زود نشین شد غبار
زان به یکی جای ندارد قرار
کوه به آهستگی آمد بجای
از سر آن است چنین دیربای

پرده‌دری پیشه دوران بود
بارکشی کار صبوران بود
بارکش زهد شوارتر نه‌ای
بار طبیعت مکش ارخرنه‌ای

زهد که در زرکش سلطان بود
قصه زنبیل و سلیمان بود

شمع که هر شب به زرافشانی است

زیر قبا زاهد پسنهانی است

چنین است که نظامی، پارسایی و پاکدامنی را در عین ثروت‌مندی و توانگری، نیکو می‌داند و به عنوان نمونه از حضرت سلیمان یاد می‌کند که با آن همه حشمت و جاه و جلال، از راه زنبیل یسافی، روزگار می‌گذرانید. در بیت دیگر، شمعی را به کنایه آدمی مثال می‌زند که مایه روشنایی آن، تنها فتیله‌ای ناچیز است. زهد و پارسایی در نظر لباس نظامی، گنجی است که در نزد همه مردم نیست. کسانی می‌توانند از این ثروت معنوی و انسانی بهره‌مند شوند که از فساد و آلودگی و تری، به دور باشند. یعنی، کسانی که به خاطر نوش و نیش دنیا، زنده نباشند. این‌ها، همه، نگرش نظامی جوان است در مخزن الاسرارش کسی که در میدان شعر و ادب پارسی، جایی بلند و ستوده و جاودانه دارد. یکی دیگر از آموزش‌های نظامی و توجه او به مسائیل اخلاقی و اجتماعی آدمیان روزگارش، مشروط دانستن زندگانی است به شرط‌هایی که آدمی را از گمراهی و هلاک می‌رهاند. به گفته نظامی، یکی از این شرط‌ها، دوراندیشی و تدبیر در کارها است. او به مسافارش می‌کند که در برابر دشواریها و مصایب زندگانی، باید هشیار بود و آغاز و انجام امور را با دیده بصیرت و دورنگری، سنجید:

نا نکی جای قدم استوار
پای‌منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که گرای نخست
رخنه بسیرون شدنش بین درست
شرط بود دیده به ره داشتن
خویشتن از جاه نگه داشتن
مور که مردانه صفی می‌کشد
از پی فردا علفی می‌کشد
آدمی عاقل اگر کور نیست
کمتر از آن کرم و از آن مور نیست
منزل ما کز فلکش بیشی است
منزلت عاقبت‌اندیشی است

این‌ها، همه، شرط‌های زندگانی است. پس، فضیلت آدمی در داشتن بصیرت و تدبیر و دوراندیشی در زندگی است.



۴. دوست و دشمن نظامی

همان گونه که اشاره کردیم، یکی از نشانه‌های حکمت نظامی، توجه ویژه او به انسان و عمل اوست. به بیان ساده‌تر، انسان کلام نظامی، انسان در عمل و رفتار و کردار است. انسان نظامی، آدمی است در حال تجربه و تدبیر. به همین مناسبت، در هر شعری که از این شاعر می‌خوانیم اشاراتی هم به دوستی‌ها و دشمنی‌ها و فرآیند این دو صفت در میان آدمیان، برخورد می‌کنیم. نظامی، شرط دوام و پایداری آدمی در زندگانی را، صفت دوست داشتن و به طور کلی «دوستی» می‌داند. نظامی، بر این عقیده است، آن کس دوست و یار حقیقی ما در زندگانی است که مانند نور باشد، نه مانند تاریکی. یار موافق نظامی آن کسی است که یک رنگ و یک رو باشد. آنان که به گفته نظامی، «جورپذیران عنایت گداز و عیب نویسان شکایت شمار» نباشند.

دوست بود مرهم راحت‌رسان
گرته رها کن سخن ناکسان
زهر ترا دوست چه خواهد؟ شکر
عیب ترا دوست چه داند؟ هنر
گربه بود کز سر هم پوستی
بچه خود را خورَد از دوستی
دوستی از دشمن معنی مجوی
آب حیات از دم افمی مجوی
دشمن دانا که غم جان بود
بهر از آن دوست که نادان بود

بی‌جهت نیست که نظامی در حکایت‌هایش به ستایش دانایی و دوست‌شناسی، می‌پردازد. چه حقیقت زیبایی! آدمی در این غوغای زندگانی و در این راه دشوار هستی چاره‌ای جز دانایی ندارد. دانایی در همه چیز و در همه کارها، دانایی در انتخاب همدل و دوست، چه، دوستی بنا به تعبیر مولای اصدقای عالم — علی (ع) — «الْوَدُودُ نَصْفُ الْعَقْلِ» است. هر چند که نظامی در روزگارش، خود از دوست خیری نمی‌بیند و همین، دلیل و انگیزه گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی اوست. ولسی از سازگو کردن حقیقت زیر هم خودداری نکرده است.

چسبون بود از هم نفسی ناگزیر
هم نفسی را ز نفس وامگیر
پسای نهادهی چو در این داوری
کوش که هم دست به دست آوری
تا شناسی گهربار خویش
پیاوه مکن گوهر اسرار خویش

نظامی نقد غریب هستی

موسسه فرهنگی
آموزشی و پژوهشی
پارسی



چه بسا، خاموشی آدمی گاهی از لبه شمشیر هم برنده تر باشد. چه بسیار که کلام بی اندیشه آدمی، تباهی و رسوایی به بار آورد. کسی که شیفته دانایی خود نیست، همواره اسرارش را در دلش نگاه می‌دارد و هر چه مطلوب اوست در خاموشی و رازداری، مسخرش می‌گردد، و برای این که به گفته نظامی، اگر زبان در فرمان و اراده آدمی نباشد، مانند خسار، گزنده و رنج آور است، و مانند کرم، دل و روح آدمی را می‌جوَد. این‌ها را شاعر دلاور و پارسای آذربایجانی ما - نظامی - هم به مردمان روزگار خویش و هم به ما - مردمان این عصر و زمانه - گفته است.

یادداشت‌ها:

۱. خدا فیض حکمت و دانش را به هر که خواهد عطا کند و هر که را به حکمت رساند درباره او مرحمت بسیار فروده و این حقیقت را جز خردمندان عالم متذکر نشوند.

(قرآن مجید، سوره بقره: ۲۶۹)

۲. همین ترا بس که عقل و خرد گمراهیت را از رستگاریست، برایت آشکار می‌سازد. و عقل شمشیر برنده (نفس اماره) است و خواهشت را با خرد بکنس.

(نهج البلاغه: علی (ع))

۳. خردمند، فکرش راهمست.

(غرر الحکم: ۲)

۴. کلام اهل بینش و دانش اگر درست باشد، شفا بخش است و اگر نادرست باشد، درد آور است.

(نهج البلاغه: علی (ع))

۵. خردبینی انسان دلیل برستی خرد اوست.

(اصول کافی: ۱)

۶. خردمند به کوشش خود تکیه می‌کند و نادان به آرزوهایش.

(غرر الحکم: ۱)

۷. عجب دارم برای کسی که از آموزش خداوند نومید می‌شود، در حالیکه باو استفکار و طلب آموزش است.

(نهج البلاغه: علی (ع))

۸. بیشتر انحطاط عقل‌های بشر در اثر انشعاب فریبنده آرزو افزون طلبی است.

(غرر الحکم: ۱)

۹. دوستی نمودن (با مردم) نیمی از خرد است.

(نهج البلاغه: علی (ع))

۱۰. چون عقل و خرد به کمال برسد، گفتار کم می‌شود.

(نهج البلاغه: علی (ع))

۱۱. سخن بگویند تا شناخته شوید. زیرا که مرد در زیر زبان خود پنهان است.

(نهج البلاغه: علی (ع))

۵. نظامی و صفت خاموشی



شاید بتوان صفت «خاموشی» را که در کلام نظامی به دو صورت بازتاب یافته است، نشانه دیگری از خردگرایی و حکمت این شاعر دانست. در این بخش از محبت هایمان، نظر نظامی را درباره صفت خاموشی در پرتو عقل، یعنی، بجا و به موقع و به اندازه سخن گفتن، بیان می‌کنیم و خاموشی عرفانی و عاشقانه نظامی را در بخشی دیگر، مطرح می‌نمائیم:

مصلحت نوست زبان زیرکام

تبغ بستدیده بود در نیام

دار در ایسن طشتت زبان را نگاه

تا سرت از طشتت نگوید که آه

لب مگشا ار چه در او نوشهاست

کز پس دیوار بسی گوشهاست

آب صفت هر چه شنیدی بشوی

آینه سان آنچه بینی بگوی

شب که نهانخانه گنجینه‌هاست

در دل او گنج بسی سینه‌هاست

گر پیری از دانش خاموش باش

ترک زبان گوی و همه گوش باش

به راستی که «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ»^۱ و تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا كَانِ

الْمَرْءُ مَجْنُونًا تَحْتَ لِسَانِهِ»^۲ تا آدمی سخن نگوید، دانش و

فضیلت‌های او، آشکار نمی‌شود. پس، باید اندیشیده و بجا سخن گفت.